

همیشه‌ها

صفحه آخر

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت
به قصد جان من زار ناتوان انداخت

حافظ

مهمشهری: www.hamshahrionline.ir
سایت‌روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (ج)، کوچه شهید سیدکمال فرینی، شماره ۱۴
کدپستی: ۴۵۹۴۶-۱۹۶۶۶ تهران، صندوق‌پستی ۱۹۳۱۵۵۴۴
تلفن: ۲۳۰۳۳۰۰۰، ۲۳۰۴۶۰۶۷، ۲۳۰۴۶۰۶۷

چاپ: همشهری
توزیع و اشتراک: موسسه‌نشرگسترآموزش
تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰

بازرسی آگهی: ۸۴۳۲۱۰۰۰
تلفن: ۸۴۳۲۱۰۰۰

■ حضرت امیر المؤمنین علی؛

زاهد در دنیا کسی است که حرام بر صبرش غلبه نکند، و حلال از شکرش باز ندارد.

■ اذان ظهر: ۱۳:۰۳ ■ غروب آفتاب: ۱۹:۲۶
■ اذان مغرب: ۱۹:۴۵ ■ نیمه شب شرعی: ۰۰:۲۰
■ اذان صبح: ۵:۱۴ ■ طلوع آفتاب: ۶:۴۰

■ صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
■ مدیر مسئول: عبدال... گنجی
■ سردبیر: دانیال معمار

تقویم / زادروز



ادیب بدیع

«فروزانفر در معنی دقیق‌تر کلمه، یکی از نواع روزگار بود. سرعت انتقال و هوش عجیب او که با حافظه‌ای شدید توأم شده بود، شخصی به‌وجود آورده بود که تکرار آن در تاریخ دشوار است... ندیدم که مانند بعضی استادان هم‌روزگار خود دعوی‌های عجیب و غریب داشته باشد. یک‌بار در کلاس درس به اشعار می‌گفت: ما که برویم، نبی از ادب فارسی مجهول خواهد ماند و ما که برویم، دیگر به قرن ما کسی نخواهد آمد که مسائل را بدین گونه باز گوید.» اینها را دکتر شفعی که کنی در باره استادش علامه بدیع‌الزمان فروزانفر نوشته است. در نوشته‌های دیگر شش‌گاردان فروزانفر هم که همگی جزو نام‌های بزرگ ادبیات معاصر ما هستند، چنین تعریف‌هایی که درنظر اول غلوآمیز و عجیب به نظر می‌رسند، دیده می‌شود. اما فروزانفر همین‌پوده است. فروزانفر متولد ۱۲۸۰ در روستای سربوه از توابع طیس است و در همان خراسان، علوم قدیمی را آموزش دیده. شاگردی محضر آچهره عجیب آن روزگار، ادیب پیشاوری و ادیب نیشابوری را کرده و افتخارش این بوده که: «من وقتی شرفیاب می‌شدم به حضور ادیب پیشاوری، ایشان به من اجازه نستمن می‌فرمودند.» بعد از گذراندن این دوازده‌گانه، به تهران آمد. از ۱۳۰۵ دارالفنون تدریس می‌کرد. امتحان دکتری ادبیات را در علامه دهخدا از او گرفت و او را به سمت استادی در دانشگاه تهران که تازه تأسیس بود، منصوب کرد. سال ۱۳۱۴ او دیگر از دانشگاه نرفت. اول محسوق درس می‌داد. مدتی هم رئیس دانشکده الهیات شد. اما عمده فعالیت او در رشته ادبیات بود. او به شاکر دانش چگونه تحقیق کردن را یاد می‌داد و توانست یک موج عظیم نهفت‌بازشناسی و تحقیق در آثار ادبی کهن فارسی را راه‌یابد. فروزانفر مردی شوخ‌طبع بود و بسیار حاضر جواب. در زمینه ادبیات فارسی و معارف اسلامی چیزی نبود که نداند. شاکرش تصحیح دیوان غزلیات مولانا معروف به «دیوان شمس» است که ۱۱ سال وقت صرف آن کرد. می‌گفت: «از ادب بعد از اسلام، چیزی نیست که بدانم.»



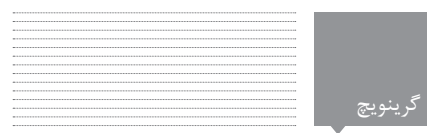
اختصاص داده و در پروژه تولید آنها را به شرکت خصوصی برون‌سپاری کرده است. در مجموع ناسا ۲۴ تا سال ۲۰۲۴ میلادی، ۳.۴ میلیارد دلار برای خرید لباس‌های فضایی از این شرکت در نظر گرفته است؛ لباس‌هایی که قرار است در صورت موفقیت پروژه‌های ناسا، به انسان‌ها در مریخ قابلیت فعالیت و زنده ماندن بدهند. لباس‌های فضانوردی باید از فضانوردان در برابر سرما و تشعشعات و غیر ماه محافظت کنند، دی‌اکسید کربن تولیدی آنها را جذب، امکان تنفس را برایشان فراهم و فشار داخلی را برای آنها تنظیم کنند و با وجود استحکام بی‌نظیر، به آنها آزادی عمل و حرکت بدهند. بی‌دلیل نیست که به این لباس‌ها، سفینه‌های کوچک پوشیدنی گفته می‌شود.

حالا چی پوشیم؟

دلاری است که ناکامی‌اش، می‌تواند تمام پروژه بازگشت به ماه را به چالش بکشد. فقط برای اینکه بدانیم چرا سؤال «چی پوشیم؟» این قدر مهم است، باید به این نکته اساسی توجه کنیم که دانشمندان و کارشناسان فضایی، لباس‌های فضانوردان را در واقع یک سفینه فضایی کوچک به شکل انسان می‌دانند. لباس فضانوردان، چه در پروژه‌های آمریکایی و چه در پروژه‌های شوروی، مسئله‌ای حیاتی بوده است. ناسا، برای شاتل، ۱۸ لباس فضایی تهیه کرد که هر کدام بین ۵ تا ۲۲ میلیون دلار در سال ۱۹۷۴ قیمت داشتند. از این تعداد، چند لباس در انجمن آسفاور شاتل‌ها و راکت‌های حمل‌بار از بین ۲۵۰ تا ۲۵۰ میلیون دلاری است. لباس‌ها چنان مهم هستند که یک ماموریت تاریخی راهپیمایی تمام‌زانه فضانوردان ناسا، به‌خاطر اینکه لباس مردانه برای یکی از ۲ فضانورد زیادی گشاد بود، از تعویق افتاد. ناسا در سال‌های اخیر، حدود ۲۰۰ میلیون دلار برای توسعه لباس‌های فضانوردی



انسان‌ها، دوباره بعد از چند دهه می‌خواهند خودشان را به ماه برسانند و ناسا تنها سازمان فضایی دنیا که قبلاً انسان به ماه فرستاده، پروژه جدید خود به نام «آرتمیس» را کلید زده است. بعد از دو بار تعویق، قرار است ماموریت آرتمیس یک به‌زودی انجام شود. در ماموریت آرتمیس ۳ که در سال ۲۰۲۵ انجام می‌شود، آفضانورد، یک خانم و یک آقا، به ماه می‌روند تا نه تنها عصر اکتشاف دوباره ماه از سر گرفته شود که راه برای سفر به مریخ هم هموار شود. از میان تمام مشکلات فنی و تخصصی‌ای که دانشمندان و مهندسان ناسا در این پروژه با آن درگیر هستند، یکی زمینه‌ی تر از هر چیزی است که می‌توان فکرش را کرد؛ حالا که به ماه می‌رویم، باید چه پوشیم؟ این سؤال که به گوش ما یادآور دغدغه‌های فشن و مد زندگی روزمره است، یکی از پیچیده‌ترین سؤالاتی که دانشمندان با آن روبرو می‌شوند و پاسخ به آن، پروژه‌های چندصد میلیون



خلاقیت در دسر ساز رستوران



خلاقیت مدیر یک رستوران در انگلیس، باعث دردرس بازمه‌های برایش شده و اینقدر واکنش‌های مردم را برانگیخته که مجبور شده توضیح بدهد کارش فقط یک شوخی بوده است. مدیر یک رستوران معروف در ایرلند شمالی، در صفحه این رستوران، در خبری کاملاً رسمی نوشت: یک زوج که مشتری ثابت این رستوران هستند، به‌خاطر علاقه بیش از حدشان به یک غذای هندی مخصوص این رستوران، نام این یعنی پاکورا را برای فرزندشان انتخاب کرده‌اند. خیلی زود این پست حساسی گرفت و مردم به صفحه فیسبوک رستوران هجوم آوردند و به این زوج و صاحب رستوران تیریک گفتند. اوضاع چنان به یکباره جدی شد که صاحب رستوران، توضیح داد که این خیبر را با این هدف که توجه مردم به صنعت رستوران‌داری جذب شود نوشته است. افزایش تورم و هزینه‌ها، عرصه را بر رستوران‌دارها در اروپا و انگلیس تنگ کرده و آنها دست به هر کاری می‌زنند تا خودشان را از این مهلکه نجات دهند.

جنجال نقاشی هوش مصنوعی



به‌زودی هوش مصنوعی و الگوریتم‌ها، بسیاری از حرفه‌ها را از بین خواهند برد و خیلی‌ها، بیکار خواهند شد. با این حال، گفته می‌شد که عرصه هنر، جایی است که انسان برتری‌اش را بر هوش مصنوعی حفظ خواهد کرد. اما هیچ چیز قطعی نیست و نشانه‌هایی از حضور قدرتمند هوش مصنوعی در این عرصه هم دیده شده است؛ اعطای جایزه اول یک مسابقه نقاشی در آمریکا، به اثری که هوش مصنوعی کشیده، بسیاری را شوکه کرده و در فضای مجازی حساسی سر و صدا به پا کرده است. این نقاشی، در واقع به تصویر کشیدن کلماتی است که به یک الگوریتم داده شده. بسیاری، اعطای این جایزه را به چالش کشیده‌اند چون می‌گویند، در واقع نقاشی کشیده نشده و این الگوریتم، کلمات را به تصویر کشیده و ایده خلاقه‌ای نداشته است.

مجری مگس خوار



اتفاق عجیب و غریب برای یک مجری تلویزیونی همچنان ملت را در کانادا سرگرم نگه داشته است و حالا، خود این خانم مجری هم با این اتفاق شوخی می‌کند. ماجرا، هفته قبل، وقتی که یک مگس هنگام اجرای زنده، وارد دهان این خانم شد آغاز شد. این خانم مجری اجرایش را قطع نکرد، و در حالی که مشخص بود با مگس در حلقش کلنجار می‌رود، کمی مکث کرد و به کارش ادامه داد. این اتفاق حساسی سر و صدا کرد اما انتشار ویدئوی آن در حساب شخصی این خانم در توئیتر هم به همان اندازه مورد توجه قرار گرفته و واکنش‌ها به آن، همچنان ادامه دارد. او در توضیح این ویدئو نوشته است: «این فیلم را منتشر می‌کنم چون همه‌مان این روزها به خندیدن نیاز داریم. من امروز در برنامه زنده، یک مگس را قورت دادم.» از آن روز، این ویدئو به شدت مورد توجه قرار گرفته است و مجری، این بار خودش سوزه شده و در گفت‌وگو با یک رسانه گفته که این مگس، پایین نمی‌رفت و به حلقش چسبیده بود و همین حساسی آذیتش می‌کرده. حالا این مجری که در فضای مجازی به نام مجری مگس خوار معروف شده بعد از سال‌ها خیرخوانی به خبر داغ رسانه‌های محلی بدل شده است.

اول آخر



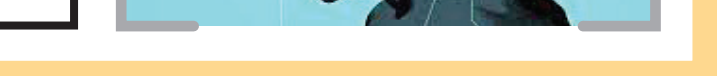
۲۰۰ هزار نفر در شهر جکسون، مرکز ایالت می‌سی‌سی‌پی، نزدیک به یک هفته است دسترسی به آب لوله‌کشی سالم ندارند. مقامات می‌گویند کم‌آبی و مشکلات اقلیمی، تأمین آب در این شهر را بحرانی کرده است. آب لوله‌کشی کم و به‌شدت بی‌کیفیت است و مردم آب برای پخت‌وپز و استحمام ندارند و از تن برایشان آب بسته‌بندی می‌آورد.

دغدغه

بودند و هر کاری هم از دستشان برمی‌آمد. اگر اعتماد مردم از یک نفر سلب شود، به یک سازمان یا نهاد بی‌اعتماد شوند. اعتمادشان به بانک‌ها از بین برود، به مسئولان دولتی اعتماد نکنند و اعتباری برای قول آنان قائل نشاندند و بالاخره اگر اعتماد مردم بین یکدیگر سلب شود، آن جامعه جامعه‌ای تباه است که همه به جای کار مفید و سازنده، باید مدام مراقب همدگر باشند که کلاه سرشان نرود، در واقع آن جامعه و زندگی در آن مانند زندگی وقتی از حجم بیرون آمد دید که افسار الاغش در دست دزد معروف ده است. شیخ شروع کرد در داد و بی‌داد که ای دزد نابکار! افسار الاغ من در دست تو چه می‌کنند؟ دزد گفت: خودت در تاریکی آن را به من سپردی و مرا از کار و زندگی انداختی؛ حالا داد و بیداد هم می‌کنی؟ شیخ پرسید: پس چرا الاغ را نبردی؟ دزد گفت: خوب تو الاغ را به امانت به من سپرده بودی. درست است که من دزدم، اما خیانتکار نیستم و در امانت خیانت نمی‌کنم. این حکایت به خوبی نشان می‌دهد که خیانت خیلی بدتر از دزدی است. زیر دزد با اعتماد مردم کاری ندارد؛ مال مردم را می‌زند و می‌رود و تمام می‌شود، اما یک خان از اعتماد مردم سوءاستفاده می‌کند و تکیه‌گاه‌ها را از بین می‌برد. نمی‌خواهم بگویم دزدی کار زشتی نیست اما قطعاً زشتی خیانت بیشتر است؛ طوری که یک دزد حاضر است دزد باشد اما خیانت نکند. چه آنکه تکلیف شما با دزد روشن است؛ اگر او را دیدید و توانستید دستگیرش می‌کنید تا مالتان را پس بدهد؛ اما با کسی که با ظاهر موجه اعتماد شما را به غارت می‌برد، چه می‌توان کرد. درست است مانند جنگ با جبهه دشمن خارجی و جنگ با منافقان داخلی. در جنگ با دشمن خارجی، لباس و هویت و زبان شما با لباس و هویت و زبان دشمن فرق دارد و در صورت روبرویی تکلیف روشن است. اما در جنگ با دشمنی که هم‌زبان و هم‌لباس خودتان است کار به این راحتی نیست. یادم می‌آید در عملیات مراد و درگیری با منافقین، بعضی از نیروهای آنان وقتی خود را در خطر اسارت می‌دیدند، قاطی پسپیمان می‌شدند تا از مهلکه نجات یابند و تا کسی نخواهد متوجه شود فرار کرده بودند. در عملیات و به‌خاطر همین ما به آدم‌های کنار دستی خود هم شک داشتیم و نگران اتفاقاتی داخل بودیم. شما که می‌خواهید پیش از توپ و تانک دشمن از منافقانی می‌ترسیدم که با لباس و زبان خودمان احتمالاً در میان ما

فرهنگ و زندگی

کودکان و دانش‌آموزانی که طی ۲ سال قرنطینه، مدرسه را تجربه نکرده‌اند هم دچار تأخیر در رشد جسمی، روانی و اجتماعی هستند و حتی هویت تأخیری دارند. روانشناسان آمار تأسف باری هم در این زمینه داده‌اند: «در ۲ سال اخیر ۸۵ میلیون ایرانی تحت فشار روانی بودند.» بله، ما در این مدت ترس‌های غیرمنطقی، استرس، افسردگی، تنهایی، و وسواس اضطراب را تجربه کرده‌ایم و حالا باید فکری به حال درمان این بیماری‌ها کرد. سازمان نظام روانشناسی و مشاوره کشور قرار است برای مردمی که زندگی روی دیگری را برایشان به نمایش گذاشته، کاری بکنند. قرار است برای افزایش سواد سلامت روان مردم، آموزش‌هایی را به آنها بدهند و معتقدند که این آموزش‌ها باید از دوران مدرسه آغاز شوند. همچنین مهارت‌هایی مثل کنترل خشم، کنترل استرس، مهارت‌های ارتباطی و... را به دانش‌آموزان و مردم بیاموزند. البته که فرهنگ مراجعه به روان‌مانگر باید بین مردم ما رواج بیشتری پیدا کند تا بتوانیم با آسیب‌های روحی و روانی ناشی از کرونا یا هر مشکل دیگری، راحت‌تر کنار بیاییم و در بحران‌های روحی دست و پا‌زنیم.



جگر زخمی اعتماد

سیدمحمدرضا اندلی

مولوی در دفتر دوم مثنوی حکایتی شیرین دارد به این مضمون: شیشی در تاریکی دم صبح افسار الاغش را جلو حمام به مردی که چهره‌اش نمایان نبود سپرد و به حمام رفت. وقتی از حمام بیرون آمد دید که افسار الاغش در دست دزد معروف ده است. شیخ شروع کرد در داد و بی‌داد که ای دزد نابکار! افسار الاغ من در دست تو چه می‌کنند؟ دزد گفت: خودت در تاریکی آن را به من سپردی و مرا از کار و زندگی انداختی؛ حالا داد و بیداد هم می‌کنی؟ شیخ پرسید: پس چرا الاغ را نبردی؟ دزد گفت: خوب تو الاغ را به امانت به من سپرده بودی. درست است که من دزدم، اما خیانتکار نیستم و در امانت خیانت نمی‌کنم. این حکایت به خوبی نشان می‌دهد که خیانت خیلی بدتر از دزدی است. زیر دزد با اعتماد مردم کاری ندارد؛ مال مردم را می‌زند و می‌رود و تمام می‌شود، اما یک خان از اعتماد مردم سوءاستفاده می‌کند و تکیه‌گاه‌ها را از بین می‌برد. نمی‌خواهم بگویم دزدی کار زشتی نیست اما قطعاً زشتی خیانت بیشتر است؛ طوری که یک دزد حاضر است دزد باشد اما خیانت نکند. چه آنکه تکلیف شما با دزد روشن است؛ اگر او را دیدید و توانستید دستگیرش می‌کنید تا مالتان را پس بدهد؛ اما با کسی که با ظاهر موجه اعتماد شما را به غارت می‌برد، چه می‌توان کرد. درست است مانند جنگ با جبهه دشمن خارجی و جنگ با منافقان داخلی. در جنگ با دشمن خارجی، لباس و هویت و زبان شما با لباس و هویت و زبان دشمن فرق دارد و در صورت روبرویی تکلیف روشن است. اما در جنگ با دشمنی که هم‌زبان و هم‌لباس خودتان است کار به این راحتی نیست. یادم می‌آید در عملیات مراد و درگیری با منافقین، بعضی از نیروهای آنان وقتی خود را در خطر اسارت می‌دیدند، قاطی پسپیمان می‌شدند تا از مهلکه نجات یابند و تا کسی نخواهد متوجه شود فرار کرده بودند. در عملیات و به‌خاطر همین ما به آدم‌های کنار دستی خود هم شک داشتیم و نگران اتفاقاتی داخل بودیم. شما که می‌خواهید پیش از توپ و تانک دشمن از منافقانی می‌ترسیدم که با لباس و زبان خودمان احتمالاً در میان ما

بودند و هر کاری هم از دستشان برمی‌آمد. اگر اعتماد مردم از یک نفر سلب شود، به یک سازمان یا نهاد بی‌اعتماد شوند. اعتمادشان به بانک‌ها از بین برود، به مسئولان دولتی اعتماد نکنند و اعتباری برای قول آنان قائل نشاندند و بالاخره اگر اعتماد مردم بین یکدیگر سلب شود، آن جامعه جامعه‌ای تباه است که همه به جای کار مفید و سازنده، باید مدام مراقب همدگر باشند که کلاه سرشان نرود، در واقع آن جامعه و زندگی در آن مانند زندگی وقتی از حجم بیرون آمد دید که افسار الاغش در دست دزد معروف ده است. شیخ شروع کرد در داد و بی‌داد که ای دزد نابکار! افسار الاغ من در دست تو چه می‌کنند؟ دزد گفت: خودت در تاریکی آن را به من سپردی و مرا از کار و زندگی انداختی؛ حالا داد و بیداد هم می‌کنی؟ شیخ پرسید: پس چرا الاغ را نبردی؟ دزد گفت: خوب تو الاغ را به امانت به من سپرده بودی. درست است که من دزدم، اما خیانتکار نیستم و در امانت خیانت نمی‌کنم. این حکایت به خوبی نشان می‌دهد که خیانت خیلی بدتر از دزدی است. زیر دزد با اعتماد مردم کاری ندارد؛ مال مردم را می‌زند و می‌رود و تمام می‌شود، اما یک خان از اعتماد مردم سوءاستفاده می‌کند و تکیه‌گاه‌ها را از بین می‌برد. نمی‌خواهم بگویم دزدی کار زشتی نیست اما قطعاً زشتی خیانت بیشتر است؛ طوری که یک دزد حاضر است دزد باشد اما خیانت نکند. چه آنکه تکلیف شما با دزد روشن است؛ اگر او را دیدید و توانستید دستگیرش می‌کنید تا مالتان را پس بدهد؛ اما با کسی که با ظاهر موجه اعتماد شما را به غارت می‌برد، چه می‌توان کرد. درست است مانند جنگ با جبهه دشمن خارجی و جنگ با منافقان داخلی. در جنگ با دشمن خارجی، لباس و هویت و زبان شما با لباس و هویت و زبان دشمن فرق دارد و در صورت روبرویی تکلیف روشن است. اما در جنگ با دشمنی که هم‌زبان و هم‌لباس خودتان است کار به این راحتی نیست. یادم می‌آید در عملیات مراد و درگیری با منافقین، بعضی از نیروهای آنان وقتی خود را در خطر اسارت می‌دیدند، قاطی پسپیمان می‌شدند تا از مهلکه نجات یابند و تا کسی نخواهد متوجه شود فرار کرده بودند. در عملیات و به‌خاطر همین ما به آدم‌های کنار دستی خود هم شک داشتیم و نگران اتفاقاتی داخل بودیم. شما که می‌خواهید پیش از توپ و تانک دشمن از منافقانی می‌ترسیدم که با لباس و زبان خودمان احتمالاً در میان ما

بودند و هر کاری هم از دستشان برمی‌آمد. اگر اعتماد مردم از یک نفر سلب شود، به یک سازمان یا نهاد بی‌اعتماد شوند. اعتمادشان به بانک‌ها از بین برود، به مسئولان دولتی اعتماد نکنند و اعتباری برای قول آنان قائل نشاندند و بالاخره اگر اعتماد مردم بین یکدیگر سلب شود، آن جامعه جامعه‌ای تباه است که همه به جای کار مفید و سازنده، باید مدام مراقب همدگر باشند که کلاه سرشان نرود، در واقع آن جامعه و زندگی در آن مانند زندگی وقتی از حجم بیرون آمد دید که افسار الاغش در دست دزد معروف ده است. شیخ شروع کرد در داد و بی‌داد که ای دزد نابکار! افسار الاغ من در دست تو چه می‌کنند؟ دزد گفت: خودت در تاریکی آن را به من سپردی و مرا از کار و زندگی انداختی؛ حالا داد و بیداد هم می‌کنی؟ شیخ پرسید: پس چرا الاغ را نبردی؟ دزد گفت: خوب تو الاغ را به امانت به من سپرده بودی. درست است که من دزدم، اما خیانتکار نیستم و در امانت خیانت نمی‌کنم. این حکایت به خوبی نشان می‌دهد که خیانت خیلی بدتر از دزدی است. زیر دزد با اعتماد مردم کاری ندارد؛ مال مردم را می‌زند و می‌رود و تمام می‌شود، اما یک خان از اعتماد مردم سوءاستفاده می‌کند و تکیه‌گاه‌ها را از بین می‌برد. نمی‌خواهم بگویم دزدی کار زشتی نیست اما قطعاً زشتی خیانت بیشتر است؛ طوری که یک دزد حاضر است دزد باشد اما خیانت نکند. چه آنکه تکلیف شما با دزد روشن است؛ اگر او را دیدید و توانستید دستگیرش می‌کنید تا مالتان را پس بدهد؛ اما با کسی که با ظاهر موجه اعتماد شما را به غارت می‌برد، چه می‌توان کرد. درست است مانند جنگ با جبهه دشمن خارجی و جنگ با منافقان داخلی. در جنگ با دشمن خارجی، لباس و هویت و زبان شما با لباس و هویت و زبان دشمن فرق دارد و در صورت روبرویی تکلیف روشن است. اما در جنگ با دشمنی که هم‌زبان و هم‌لباس خودتان است کار به این راحتی نیست. یادم می‌آید در عملیات مراد و درگیری با منافقین، بعضی از نیروهای آنان وقتی خود را در خطر اسارت می‌دیدند، قاطی پسپیمان می‌شدند تا از مهلکه نجات یابند و تا کسی نخواهد متوجه شود فرار کرده بودند. در عملیات و به‌خاطر همین ما به آدم‌های کنار دستی خود هم شک داشتیم و نگران اتفاقاتی داخل بودیم. شما که می‌خواهید پیش از توپ و تانک دشمن از منافقانی می‌ترسیدم که با لباس و زبان خودمان احتمالاً در میان ما

بودند و هر کاری هم از دستشان برمی‌آمد. اگر اعتماد مردم از یک نفر سلب شود، به یک سازمان یا نهاد بی‌اعتماد شوند. اعتمادشان به بانک‌ها از بین برود، به مسئولان دولتی اعتماد نکنند و اعتباری برای قول آنان قائل نشاندند و بالاخره اگر اعتماد مردم بین یکدیگر سلب شود، آن جامعه جامعه‌ای تباه است که همه به جای کار مفید و سازنده، باید مدام مراقب همدگر باشند که کلاه سرشان نرود، در واقع آن جامعه و زندگی در آن مانند زندگی وقتی از حجم بیرون آمد دید که افسار الاغش در دست دزد معروف ده است. شیخ شروع کرد در داد و بی‌داد که ای دزد نابکار! افسار الاغ من در دست تو چه می‌کنند؟ دزد گفت: خودت در تاریکی آن را به من سپردی و مرا از کار و زندگی انداختی؛ حالا داد و بیداد هم می‌کنی؟ شیخ پرسید: پس چرا الاغ را نبردی؟ دزد گفت: خوب تو الاغ را به امانت به من سپرده بودی. درست است که من دزدم، اما خیانتکار نیستم و در امانت خیانت نمی‌کنم. این حکایت به خوبی نشان می‌دهد که خیانت خیلی بدتر از دزدی است. زیر دزد با اعتماد مردم کاری ندارد؛ مال مردم را می‌زند و می‌رود و تمام می‌شود، اما یک خان از اعتماد مردم سوءاستفاده می‌کند و تکیه‌گاه‌ها را از بین می‌برد. نمی‌خواهم بگویم دزدی کار زشتی نیست اما قطعاً زشتی خیانت بیشتر است؛ طوری که یک دزد حاضر است دزد باشد اما خیانت نکند. چه آنکه تکلیف شما با دزد روشن است؛ اگر او را دیدید و توانستید دستگیرش می‌کنید تا مالتان را پس بدهد؛ اما با کسی که با ظاهر موجه اعتماد شما را به غارت می‌برد، چه می‌توان کرد. درست است مانند جنگ با جبهه دشمن خارجی و جنگ با منافقان داخلی. در جنگ با دشمن خارجی، لباس و هویت و زبان شما با لباس و هویت و زبان دشمن فرق دارد و در صورت روبرویی تکلیف روشن است. اما در جنگ با دشمنی که هم‌زبان و هم‌لباس خودتان است کار به این راحتی نیست. یادم می‌آید در عملیات مراد و درگیری با منافقین، بعضی از نیروهای آنان وقتی خود را در خطر اسارت می‌دیدند، قاطی پسپیمان می‌شدند تا از مهلکه نجات یابند و تا کسی نخواهد متوجه شود فرار کرده بودند. در عملیات و به‌خاطر همین ما به آدم‌های کنار دستی خود هم شک داشتیم و نگران اتفاقاتی داخل بودیم. شما که می‌خواهید پیش از توپ و تانک دشمن از منافقانی می‌ترسیدم که با لباس و زبان خودمان احتمالاً در میان ما

بودند و هر کاری هم از دستشان برمی‌آمد. اگر اعتماد مردم از یک نفر سلب شود، به یک سازمان یا نهاد بی‌اعتماد شوند. اعتمادشان به بانک‌ها از بین برود، به مسئولان دولتی اعتماد نکنند و اعتباری برای قول آنان قائل نشاندند و بالاخره اگر اعتماد مردم بین یکدیگر سلب شود، آن جامعه جامعه‌ای تباه است که همه به جای کار مفید و سازنده، باید مدام مراقب همدگر باشند که کلاه سرشان نرود، در واقع آن جامعه و زندگی در آن مانند زندگی وقتی از حجم بیرون آمد دید که افسار الاغش در دست دزد معروف ده است. شیخ شروع کرد در داد و بی‌داد که ای دزد نابکار! افسار الاغ من در دست تو چه می‌کنند؟ دزد گفت: خودت در تاریکی آن را به من سپردی و مرا از کار و زندگی انداختی؛ حالا داد و بیداد هم می‌کنی؟ شیخ پرسید: پس چرا الاغ را نبردی؟ دزد گفت: خوب تو الاغ را به امانت به من سپرده بودی. درست است که من دزدم، اما خیانتکار نیستم و در امانت خیانت نمی‌کنم. این حکایت به خوبی نشان می‌دهد که خیانت خیلی بدتر از دزدی است. زیر دزد با اعتماد مردم کاری ندارد؛ مال مردم را می‌زند و می‌رود و تمام می‌شود، اما یک خان از اعتماد مردم سوءاستفاده می‌کند و تکیه‌گاه‌ها را از بین می‌برد. نمی‌خواهم بگویم دزدی کار زشتی نیست اما قطعاً زشتی خیانت بیشتر است؛ طوری که یک دزد حاضر است دزد باشد اما خیانت نکند. چه آنکه تکلیف شما با دزد روشن است؛ اگر او را دیدید و توانستید دستگیرش می‌کنید تا مالتان را پس بدهد؛ اما با کسی که با ظاهر موجه اعتماد شما را به غارت می‌برد، چه می‌توان کرد. درست است مانند جنگ با جبهه دشمن خارجی و جنگ با منافقان داخلی. در جنگ با دشمن خارجی، لباس و هویت و زبان شما با لباس و هویت و زبان دشمن فرق دارد و در صورت روبرویی تکلیف روشن است. اما در جنگ با دشمنی که هم‌زبان و هم‌لباس خودتان است کار به این راحتی نیست. یادم می‌آید در عملیات مراد و درگیری با منافقین، بعضی از نیروهای آنان وقتی خود را در خطر اسارت می‌دیدند، قاطی پسپیمان می‌شدند تا از مهلکه نجات یابند و تا کسی نخواهد متوجه شود فرار کرده بودند. در عملیات و به‌خاطر همین ما به آدم‌های کنار دستی خود هم شک داشتیم و نگران اتفاقاتی داخل بودیم. شما که می‌خواهید پیش از توپ و تانک دشمن از منافقانی می‌ترسیدم که با لباس و زبان خودمان احتمالاً در میان ما

بودند و هر کاری هم از دستشان برمی‌آمد. اگر اعتماد مردم از یک نفر سلب شود، به یک سازمان یا نهاد بی‌اعتماد شوند. اعتمادشان به بانک‌ها از بین برود، به مسئولان دولتی اعتماد نکنند و اعتباری برای قول آنان قائل نشاندند و بالاخره اگر اعتماد مردم بین یکدیگر سلب شود، آن جامعه جامعه‌ای تباه است که همه به جای کار مفید و سازنده، باید مدام مراقب همدگر باشند که کلاه سرشان نرود، در واقع آن جامعه و زندگی در آن مانند زندگی وقتی از حجم بیرون آمد دید که افسار الاغش در دست دزد معروف ده است. شیخ شروع کرد در داد و بی‌داد که ای دزد نابکار! افسار الاغ من در دست تو چه می‌کنند؟ دزد گفت: خودت در تاریکی آن را به من سپردی و مرا از کار و زندگی انداختی؛ حالا داد و بیداد هم می‌کنی؟ شیخ پرسید: پس چرا الاغ را نبردی؟ دزد گفت: خوب تو الاغ را به امانت به من سپرده بودی. درست است که من دزدم، اما خیانتکار نیستم و در امانت خیانت نمی‌کنم. این حکایت به خوبی نشان می‌دهد که خیانت خیلی بدتر از دزدی است. زیر دزد با اعتماد مردم کاری ندارد؛ مال مردم را می‌زند و می‌رود و تمام می‌شود، اما یک خان از اعتماد مردم سوءاستفاده می‌کند و تکیه‌گاه‌ها را از بین می‌برد. نمی‌خواهم بگویم دزدی کار زشتی نیست اما قطعاً زشتی خیانت بیشتر است؛ طوری که یک دزد حاضر است دزد باشد اما خیانت نکند. چه آنکه تکلیف شما با دزد روشن است؛ اگر او را دیدید و توانستید دستگیرش می‌کنید تا مالتان را پس بدهد؛ اما با کسی که با ظاهر موجه اعتماد شما را به غارت می‌برد، چه می‌توان کرد. درست است مانند جنگ با جبهه دشمن خارجی و جنگ با منافقان داخلی. در جنگ با دشمن خارجی، لباس و هویت و زبان شما با لباس و هویت و زبان دشمن فرق دارد و در صورت روبرویی تکلیف روشن است. اما در جنگ با دشمنی که هم‌زبان و هم‌لباس خودتان است کار به این راحتی نیست. یادم می‌آید در عملیات مراد و درگیری با منافقین، بعضی از نیروهای آنان وقتی خود را در خطر اسارت می‌دیدند، قاطی پسپیمان می‌شدند تا از مهلکه نجات یابند و تا کسی نخواهد متوجه شود فرار کرده بودند. در عملیات و به‌خاطر همین ما به آدم‌های کنار دستی خود هم شک داشتیم و نگران اتفاقاتی داخل بودیم. شما که می‌خواهید پیش از توپ و تانک دشمن از منافقانی می‌ترسیدم که با لباس و زبان خودمان احتمالاً در میان ما

بودند و هر کاری هم از دستشان برمی‌آمد. اگر اعتماد مردم از یک نفر سلب شود، به یک سازمان یا نهاد بی‌اعتماد شوند. اعتمادشان به بانک‌ها از بین برود، به مسئولان دولتی اعتماد نکنند و اعتباری برای قول آنان قائل نشاندند و بالاخره اگر اعتماد مردم بین یکدیگر سلب شود، آن جامعه جامعه‌ای تباه است که همه به جای کار مفید و سازنده، باید مدام مراقب همدگر باشند که کلاه سرشان نرود، در واقع آن جامعه و زندگی در آن مانند زندگی وقتی از حجم بیرون آمد دید که افسار الاغش در دست دزد معروف ده است. شیخ شروع کرد در داد و بی‌داد که ای دزد نابکار! افسار الاغ من در دست تو چه می‌کنند؟ دزد گفت: خودت در تاریکی آن را به من سپردی و مرا از کار و زندگی انداختی؛ حالا داد و بیداد هم می‌کنی؟ شیخ پرسید: پس چرا الاغ را نبردی؟ دزد گفت: خوب تو الاغ را به امانت به من سپرده بودی. درست است که من دزدم، اما خیانتکار نیستم و در امانت خیانت نمی‌کنم. این حکایت به خوبی نشان می‌دهد که خیانت خیلی بدتر از دزدی است. زیر دزد با اعتماد مردم کاری ندارد؛ مال مردم را می‌زند و می‌رود و تمام می‌شود، اما یک خان از اعتماد مردم سوءاستفاده می‌کند و تکیه‌گاه‌ها را از بین می‌برد. نمی‌خواهم بگویم دزدی کار زشتی نیست اما قطعاً زشتی خیانت بیشتر است؛ طوری که یک دزد حاضر است دزد باشد اما خیانت نکند. چه آنکه تکلیف شما با دزد روشن است؛ اگر او را دیدید و توانستید دستگیرش می‌کنید تا مالتان را پس بدهد؛ اما با کسی که با ظاهر موجه اعتماد شما را به غارت می‌برد، چه می‌توان کرد. درست است مانند جنگ با جبهه دشمن خارجی و جنگ با منافقان داخلی. در جنگ با دشمن خارجی، لباس و هویت و زبان شما با لباس و هویت و زبان دشمن فرق دارد و در صورت روبرویی تکلیف روشن است. اما در جنگ با دشمنی که هم‌زبان و هم‌لباس خودتان است کار به این راحتی نیست. یادم می‌آید در عملیات مراد و درگیری با منافقین، بعضی از نیروهای آنان وقتی خود را در خطر اسارت می‌دیدند، قاطی پسپیمان می‌شدند تا از مهلکه نجات یابند و تا کسی نخواهد متوجه شود فرار کرده بودند. در عملیات و به‌خاطر همین ما به آدم‌های کنار دستی خود هم شک داشتیم و نگران اتفاقاتی داخل بودیم. شما که می‌خواهید پیش از توپ و تانک دشمن از منافقانی می‌ترسیدم که با لباس و زبان خودمان احتمالاً در میان ما

بودند و هر کاری هم از دستشان برمی‌آمد. اگر اعتماد مردم از یک نفر سلب شود، به یک سازمان یا نهاد بی‌اعتماد شوند. اعتمادشان به بانک‌ها از بین برود، به مسئولان دولتی اعتماد نکنند و اعتباری برای قول آنان قائل نشاندند و بالاخره اگر اعتماد مردم بین یکدیگر سلب شود، آن جامعه جامعه‌ای تباه است که همه به جای کار مفید و سازنده، باید مدام مراقب همدگر باشند که کلاه سرشان نرود، در واقع آن جامعه و زندگی در آن مانند زندگی وقتی از حجم بیرون آمد دید که افسار الاغش در دست دزد معروف ده است. شیخ شروع کرد در داد و بی‌داد که ای دزد نابکار! افسار الاغ من در دست تو چه می‌کنند؟ دزد گفت: خودت در تاریکی آن را به من سپردی و مرا از کار و زندگی انداختی؛ حالا داد و بیداد هم می‌کنی؟ شیخ پرسید: پس چرا الاغ را نبردی؟ دزد گفت: خوب تو الاغ را به امانت به من سپرده بودی. درست است که من دزدم، اما خیانتکار نیستم و در امانت خیانت نمی‌کنم. این حکایت به خوبی نشان می‌دهد که خیانت خیلی بدتر از دزدی است. زیر دزد با اعتماد مردم کاری ندارد؛ مال مردم را می‌زند و می‌رود و تمام می‌شود، اما یک خان از اعتماد مردم سوءاستفاده می‌کند و تکیه‌گاه‌ها را از بین می‌برد. نمی‌خواهم بگویم دزدی کار زشتی نیست اما قطعاً زشتی خیانت بیشتر است؛ طوری که یک دزد حاضر است دزد باشد اما خیانت نکند. چه آنکه تکلیف شما با دزد روشن است؛ اگر او را دیدید و توانستید دستگیرش می‌کنید تا مالتان را پس بدهد؛ اما با کسی که با ظاهر موجه اعتماد شما را به غارت می‌برد، چه می‌توان کرد. درست است مانند جنگ با جبهه دشمن خارجی و جنگ با منافقان داخلی. در جنگ با دشمن خارجی، لباس و هویت و زبان شما با لباس و هویت و زبان دشمن فرق دارد و در صورت روبرویی تکلیف روشن است. اما در جنگ با دشمنی که هم‌زبان و هم‌لباس خودتان است کار به این راحتی نیست. یادم می‌آید در عملیات مراد و درگیری با منافقین، بعضی از نیروهای آنان وقتی خود را در خطر اسارت می‌دیدند، قاطی پسپیمان می‌شدند تا از مهلکه نجات یابند و تا کسی نخواهد متوجه شود فرار کرده بودند. در عملیات و به‌خاطر همین ما به آدم‌های کنار دستی خود هم شک داشتیم و نگران اتفاقاتی داخل بودیم. شما که می‌خواهید پیش از توپ و تانک دشمن از منافقانی می‌ترسیدم که با لباس و زبان خودمان احتمالاً در میان ما

بودند و هر کاری هم از دستشان برمی‌آمد. اگر اعتماد مردم از یک نفر سلب شود، به یک سازمان یا نهاد بی‌اعتماد شوند. اعتمادشان به بانک‌ها از بین برود، به مسئولان دولتی اعتماد نکنند و اعتباری برای قول آنان قائل نشاندند و بالاخره اگر اعتماد مردم بین یکدیگر سلب شود، آن جامعه جامعه‌ای تباه است که همه به جای کار مفید و سازنده، باید مدام مراقب همدگر باشند که کلاه سرشان نرود، در واقع آن جامعه و زندگی در آن مانند زندگی وقتی از حجم بیرون آمد دید که افسار الاغش در دست دزد معروف ده است. شیخ شروع کرد در داد و بی‌داد که ای دزد نابکار! افسار الاغ من در دست تو چه می‌کنند؟ دزد گفت: خودت در تاریکی آن را به من سپردی و مرا از کار و زندگی انداختی؛ حالا داد و بیداد هم می‌کنی؟ شیخ پرسید: پس چرا الاغ را نبردی؟ دزد گفت: خوب تو الاغ را به امانت به من سپرده بودی. درست است که من دزدم، اما خیانتکار نیستم و در امانت خیانت نمی‌کنم. این حکایت به خوبی نشان می‌دهد که خیانت خیلی بدتر از دزدی است. زیر دزد با اعتماد مردم کاری ندارد؛ مال مردم را می‌زند و می‌رود و تمام می‌شود، اما یک خان از اعتماد مردم سوءاستفاده می‌کند و تکیه‌گاه‌ها را از بین می‌برد. نمی‌خواهم بگویم دزدی کار زشتی نیست اما قطعاً زشتی خیانت بیشتر است؛ طوری که یک دزد حاضر است دزد باشد اما خیانت نکند. چه آنکه تکلیف شما با دزد روشن است؛ اگر او را دیدید و توانستید دستگیرش می‌کنید تا مالتان را پس بدهد؛ اما با کسی که با ظاهر موجه اعتماد شما را به غارت می‌برد، چه می‌توان کرد. درست است مانند جنگ با جبهه دشمن خارجی و جنگ با منافقان داخلی. در جنگ با دشمن خارجی، لباس و هویت و زبان شما با لباس و هویت و زبان دشمن فرق دارد و در صورت روبرویی تکلیف روشن است. اما در جنگ با دشمنی که هم‌زبان و هم‌لباس خودتان است کار به این راحتی نیست. یادم می‌آید در عملیات مراد و درگیری با منافقین، بعضی از نیروهای آنان وقتی خود را در خطر اسارت می‌دیدند، قاطی پسپیمان می‌شدند تا از مهلکه نجات یابند و تا کسی نخواهد متوجه شود فرار کرده بودند. در عملیات و به‌خاطر همین ما به آدم‌های کنار دستی خود هم شک داشتیم و نگران اتفاقاتی داخل بودیم. شما که می‌خواهید پیش از توپ و تانک دشمن از منافقانی می‌ترسیدم که با لباس و زبان خودمان احتمالاً در میان ما

بودند و هر کاری هم از دستشان برمی‌آمد. اگر اعتماد مردم از یک نفر سلب شود، به یک سازمان یا نهاد بی‌اعتماد شوند. اعتمادشان به بانک‌ها از بین برود، به مسئولان دولتی اعتماد نکنند و اعتباری برای قول آنان قائل نشاندند و بالاخره اگر اعتماد مردم بین یکدیگر سلب شود، آن جامعه جامعه‌ای تباه است که همه به جای کار مفید و سازنده، باید مدام مراقب همدگر باشند که کلاه سرشان نرود، در واقع آن جامعه و زندگی در آن مانند زندگی وقتی از حجم بیرون آمد دید که افسار الاغش در دست دزد معروف ده است. شیخ شروع کرد در داد و بی‌داد که ای دزد نابکار! افسار الاغ من در دست تو چه می‌کنند؟ دزد گفت: خودت در تاریکی آن را به من سپردی و مرا از کار و زندگی انداختی؛ حالا داد و بیداد هم می‌کنی؟ شیخ پرسید: پس چرا الاغ را نبردی؟